

ایالات متحده دیگر نمی‌تواند مناسبات جهانی را دیکته کند

– گفت‌وگو با مایکل هارت

ایمان گنجی

هفته‌های اخیر تنش‌ها بین ایران و ایالات متحده بار دیگر غرب آسیا را در معرض یک جنگ تازه قرار داد. شیوه اطلاع‌رسانی و اشنگتن درباره «مدارک» مربوط به تهدید جمهوری اسلامی روزنامه‌نگاران زیادی را در ایالات متحده به یاد جنگ عراق در ۲۰۰۳ انداخته بود، با یک تفاوت. اگر جنبش‌های «جهانی‌سازی بدیل» اواخر دهه ۹۰ در هفته‌های منتهی به جنگ عراق بزرگترین تظاهرات اعتراضی معاصر را [1] هر چند بی‌نتیجه ترتیب دادند، از راهپیمایی‌های بزرگ علیه جنگ‌طلبی دولت دونالد ترامپ خبر چندانی نیست.

مایکل هارت، فیلسوف و نظریه‌پرداز مارکسیست آمریکایی در گفت‌وگوی زیر نسبت به تنش‌ها بین ایران و ایالات متحده نگران است. اتحاد به‌گفته او «تاکتیکی» ترامپ و نئوکان‌ها می‌تواند به جنگ بین‌المللی در خاورمیانه بینجامد. او فقدان جنبش‌های ضدجنگ را نیز نتیجه گجی و سردرگمی چپ می‌داند.

کمی پیش از ایران، ونزوئلا درگیر بحران تازه‌ای شد. گزارش‌ها از ارتباط افسران «ناراضی» ونزوئلا با ایالات متحده برای تغییر رژیم نیکولاس مادورو خبر دادند. و البته نه فقط ونزوئلا و ایران، که سوریه، یمن، افغانستان، عراق، اوکراین، برخی کشورهای آفریقایی و حتی کوزوو اکنون صحنه جنگ‌ها یا درگیری‌هایی هستند که قدرت‌های بزرگ جهانی در آنها نقش ایفا می‌کنند. همزمان کشورهای غربی شاهد جنبش‌های ناسیونالیستی افراطی و افزایش دگرهراسی هستند. در این شرایط عده‌ای از بازگشت امپریالیسم قرن بیستمی سخن می‌گویند.

مایکل هارت اما معتقد است که ایالات متحده دیگر به عنوان یک قدرت امپریالیستی نمی‌تواند در صحنه جهانی عمل کند. او می‌گوید که نظم جهانی همچنان برپایه مدل پیشنهادی او و آنتونیو نگری، «امپراتوری» کار می‌کند؛ نظم جهانی سرمایه که در آن قطب‌های متعدد قدرت وجود دارد، دولت‌ها مهم‌اند اما تنها تصمیم‌گیران نیستند، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای بین‌المللی اقتدارهای خاص اعمال می‌کنند، و سرمایه‌داری جهانی‌سازی شده است [2].

گفت‌وگو با مایکل هارت

ایمان گنجی: ایران و ونزوئلا هر دو تحریم شده‌اند، در بحران هستند و در معرض تهدید نظامی. آیا این دو کشور زمین بازی جدید سیاست رژیم‌چینی ایالات متحده هستند، جایی که کارزارهای تبلیغاتی مثلاً در مورد ونزوئلا می‌خواهند "مردم" را به حامیان کودتای نظامی بدل کنند؟

مایکل هارت: تحریک‌های نظامی کنونی ایالات متحده علیه ایران بسیار خطرناک هستند. تفسیر اینکه دولت ترامپ تا کجا با این تهدیدها پیش خواهد رفت، دشوار است. به نظر می‌رسد اتحادی تاکتیکی بین ترامپ و برخی چهره‌های نومحافظه‌کار دوباره به‌میدان آمده از گذشته، مثل جان بولتون وجود دارد.

یک امکان این است که ترامپ به بولتون و دیگران اجازه تهدید ایران با زور حداکثری را بدهد و سپس خود ترامپ قبل از شلیک شدن هر تیری (یا موشکی) عقب بنشیند. یکی از روش‌های اصلی ترامپ، هم در سطح بین‌المللی و هم درون ایالات متحده، این است که رقیبانش را مشغول حدس زدن پاسخ به این پرسش نگه دارد: آیا او واقعاً دست به اقدامات افراطی‌ای می‌زند که با آنها تهدید می‌کند؟

البته هیچ تضمینی وجود ندارد که حتی اگر نیت‌اش چنین چیزی است، ترامپ از پس کنترل موقعیت برآید. در این بستر متزلزل، جنگ می‌تواند درگیرد، بی‌آنکه کسی قصد آغازش را داشته باشد. هراس اصلی من اکنون این است: ترامپ در حال آفریدن موقعیتی است که در آن «تصادف‌ها» می‌توانند به جنگ ختم شوند.

موقعیت در ونزوئلا تفاوت دارد. همان‌طور که می‌گویید، آنچه دو موقعیت را به هم مرتبط می‌کند، ظاهراً بازی ایالات متحده بر اساس یک سناریوی قدیمی است. اینجا نیز ترامپ چهره‌های حامی جنگ از گذشته را به میدان باز گردانده، کسی همچون الیوت أبرامز. اما خطر در مورد موقعیت ونزوئلا وقوع یک جنگ بین‌المللی همچون مورد خاورمیانه نیست. نگرانم که خطر اصلی در ونزوئلا بروز یک جنگ داخلی طولانی‌مدت باشد و اقدامات تحریک‌آمیز ایالات متحده اکنون ظاهراً مشوق چنین جنگی هستند. این موضوع بسیار متفاوتی است اما به نتیجه تراژیک دیگری ختم خواهد شد.

هر دو حکومت به سرکوب مردم و فساد متهم هستند، به‌ویژه حکومت ایران. به همین خاطر بسیاری برای حمایت از یک کارزار ضدجنگ تردید دارند. شما چه فکر می‌کنید؟ آیا جنبش ضد جنگ دیگری در خیابان‌ها به راه خواهد افتاد؟ چرا صداهای نیرومندی از میان جنبش چپ علیه جنگ نمی‌شنویم؟

فکر نمی‌کنم که نقد حکومت فعلی ایران باید مانعی در برابر کارزارهای ضدجنگ باشد. گذشته از هر چیز، در ۲۰۰۳ نیز هیچ‌کدام از معترضان علیه جنگ در اروپا و آمریکای شمالی در حمایت از حکومت صدام حسین دست به اعتراض نزدند. نه، ما باید علیه این جنگ‌ها اعتراض کنیم حتی وقتی با حکومت‌های متعلق به تمام جبهه‌های چنین جنگی مخالفیم.

حق دارید که می‌گویید باید جنبش‌های ضد جنگ بیشتری در خیابان‌های ایالات متحده به راه می‌افتادند. من مشکوک‌ام که چپ هنوز به خاطر اقدامات اخیر ترامپ گیج و آشفته است. او همه‌اش دارد لاف‌های متناقض با هم

می‌زند و دست آخر هم هیچ‌کار نمی‌کند. آیا تهدیدهای او (و بولتون و پومپئو) فقط ژست و ادا است؟ یا اینکه واقعاً دست به چنین اقداماتی می‌زند؟

انتلاف بین قدرت‌های جهانی در حال تغییر است و ناسیونالیسم افراطی قدرتمندتر می‌شود و دگرهراسی رو به افزایش است. آیا تغییری در دینامیک امپراتوری می‌بینیم؟ آیا وارد عصر جدیدی از امپریالیسم شده‌ایم که نیازمند احیا و مفهوم‌پردازی مجدد فهم کلاسیک از امپریالیسم است؟

به نظر من، در حال مشاهده بازگشت به فهم کلاسیک از امپریالیسم نیستیم. شکست ارتش ایالات متحده در عراق و افغانستان و نیز بحران اقتصادی ۲۰۰۸ که در ایالات متحده ریشه داشت، نشان می‌دهد که این کشور امروز قادر نیست به شکل یک‌جانبه مناسبات قدرت جهانی را دیکته کند. ایالات متحده دیگر نمی‌تواند حضور سلطه‌گرانه‌ی پایدار خلق کند، آن‌طور که یک قدرت امپریالیستی واقعی باید بکند.

ایالات متحده قطعاً هنوز بسیار قدرتمند است، به‌ویژه از منظر نظامی. اما برای اینکه دست به اقدامات موفقیت‌آمیز بزند، واقعاً تنها باید در بستر ساختار قدرت جهانی، یعنی درون امپراتوری چنین کاری بکند.

من بروز و ظهورهای متفاوت ناسیونالیسم و خطاب‌ها برای حاکمیت ملی - اول آمریکا! پریمالیتالیا! برگزیت! - را فریادهای غمزده‌ی آنانی می‌دانم که می‌ترسند جایگاه‌های دارای امتیاز ویژه‌شان در نظام جهانی را از دست بدهند. درست مثل دهقان‌های فرانسوی محافظه‌کار در اواخر قرن نوزدهم که در توصیف مارکس، انگیزه‌شان یادگارهای شکوه گمشده ناپلئونی بود (و می‌خواستند به فرانسه عظمت دوباره ببخشند!)، ناسیونالیست‌های مرتجع امروزی نیز آن‌قدرها هدف‌شان جدایی از نظم جهانی نیست. هدف آنها صعود دوباره از پله‌های سلسله‌مراتب جهانی و بازگشت به "موقعیت حقیقی‌شان" است.

در سال‌های اخیر جنبش‌های انقلابی متعددی به دلیل مداخله دولت‌ها و بازیگران خارجی شکست خورد. آیا هنوز به قدرت انبوه‌های انقلابی - که با ارتش‌های نیرومند حتی خارج از کشورهایشان باید روبه‌رو شوند - باور دارید؟

حقیقت دارد که عدم تقارن نیروها شدید است و بزرگ. اما نه فقط ارتش‌های خارجی، بلکه انواع نیروهای پلیس داخلی هم از زور کشنده استفاده می‌کنند. جنبش‌های اشغال در میدان‌های تکسیم [استانبول] و تحریر [قاهره] با نیروی شدید مواجه شدند. درست مثل جلیقه‌زرها در فرانسه که امروز با این نیروی شدید رویارو هستند. اما این عدم تقارن چیز جدید نیست. و ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که با قدرت بیشتر گلوله و سلاح پیروز شویم. ما باید به لحاظ سیاسی برنده بشویم و با ابزارهای متفاوت - جایی که قدرت واقعی ما آنجا نهفته است.

یادداشت:

الکس کالینیکوس به نقل از یک پژوهشگر فرانسوی می‌نویسد که بین سوم ژانویه تا ۱۲ آوریل ۲۰۰۳، ۳۶ [1] (Anti-war Protests Do Make a Difference; Socialist Worker; 2005, March 19). میلیون تن در سه هزار اعتراض در سرتاسر جهان علیه جنگ در عراق شعار دادند

هارت و نگری با ارجاع به یک نظریه پرداز لیبرال، امپراتوری را همچون یک «شطرنج سه‌بعدی» توصیف [2] می‌کنند: در نوک، در سطح قدرت نظامی، آمریکا سلطه بی‌رقیب دارد، در سطح میانی یعنی در سطح اقتصادی بازی آریستوکرات یا الیگارشی شرکت‌های سرمایه‌داری و دولت‌مملت‌های غالب جاری است و در قعر، دولت‌مملت‌های غیرمسلط، رسانه‌ها، ان‌جی‌او‌ها، بازیگران غیردولتی، و دیگر نیروها در حال رقابت هستند.